

# پالودن دل‌ها

## جمعی از نویسندگان انجمن چری بوک

|||||

ژانر: تراژدی، عاشقانه

طراح جلد: مژگان چکنه

ویراستار: آرام دوست حسینی

ناظر: تیم نظارت انجمن چری بوک

صفحه آرا: مائده یاری

تعداد صفحات: ۱۴

تهیه شده در انجمن رمان نویسی چری بوک

|||||



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



همانند اشک‌های مترسک در مزرعه سوخته میان وایه‌هایش می‌رقصید.  
آن خاکستر نشین عیار، میزبان کلاغ‌های بی‌خانمانش شده بود.  
طنابی از افکارِ فگار، به دور گردنش دوخته بود؛ گویا آدمکی معلق، در میان  
حلق‌آویز شدن خوابیده بود.

- نگین قاسم‌پور

\*\*\*

انجمادِ کلمات در سکوتِ چشم‌هایش،  
غرقِ گذشته و غرقِ بی‌نجات،  
مردی خسته و تنها میانِ ازدحامِ پوچِ آدمیان،  
او مرگ را می‌زیست به دنبال جرعه‌ای حیات... .

- پریناز خرسند

\*\*\*

در دنیایی که هر لحظه‌اش به یاد تو می‌گذرد، من در آتش یادها می‌سوزم.  
نمی‌دانم آیا عشق ما یک شعله زنده بود یا فقط دودی که در باد گم شد. تو  
رفتی و من در تلاطم احساساتم غرق شدم. هر روزی که می‌گذرد، یاد تو به زخم  
تازه‌ای بر قلبم تبدیل می‌شود. دلم می‌خواهد فریاد بزنم، اما صدایم در گلویم  
خفه می‌شود. آیا عشق ما تنها یک افسانه بود؟ یا واقعیتی تلخ که در عمق  
وجودم باقی ماند؟

- سینا

\*\*\*

تو بگو به کجای جهان بنگرم؟  
که در آن خواب هر شبم دیدن رویای تو باشد.  
به کجای جهان بنگرم؟  
که در آن طلوع صبح روشن به جمال زیبا و عطر یخبندان تو باشد.  
دستت را به من نمی‌دهی، من خسته‌ام از تماشای این درخت سرو که برگ به  
برگ آرزوهای مرا می‌گیرد.

قلبت را نشانم نمی‌دهی، ویرانم از خیره ماندن به جاده‌ای که از شهر فروتنی تو  
بیاید.

به من نگاه هم نمی‌کنی که پای پیاده تمام نافراخی راه رسیدن به چشم‌هایت را  
رفته‌ام و نرسیده‌ام.

بهانه‌ات هم نمی‌شوم که به کوتاهی این آه قسم روزی تک چراغ روشن دلت  
بودم.

- رها حمیدی

\*\*\*

هر غروبی که به یاد تو می‌افتم، رنگی از غم بر افق می‌نشیند. ما در روزهای  
روشن عاشق هم بودیم؛ اما اکنون، غروب یادآور جدایی ماست. عشق ما مانند  
خورشیدی بود که غروب کرد و به نابودی کشیده شد. من در این ظلمت به  
دنبال آیه‌ای از تو هستم؛ اما تنها سکوت و تنهایی پاسخ‌گوی من است. آیا  
عشق ما به فراموشی سپرده خواهد شد؟

- سینا

\*\*\*

هر دمی که نفس می‌گیرم، پیچکی که از قلبت تا قلبم شاخ و برگ گرفته  
دست‌هایش را بیش‌تر دور گوی قلبم می‌فشارد و راه نفس‌هایم را بیش از پیش  
سد می‌کند.

به گمانت کسی می‌شنود صدای فریاد قلب‌هایمان را؟ گمان نمی‌کنم...  
گمان نمی‌کنم و هردویمان کنار هم - من سر بر روی شانه‌ی تو و تو دست دور  
شانه‌های من - مدفون شدن ازلی قلب‌هایمان را درون دریای تاریک و نامتناهی  
حزن و زوال تماشا می‌کنیم.

باهم مردن و برای هم مردن هم تجربه‌ی قشنگی‌ست...  
زیباست که جانم را لای زرورق عشق بپیچم و هدیه‌ات کنم،  
زیباست که برایت بمیرم.

- مائده یاری

\*\*\*

جیرانم!  
کجای نتهای پیانوی قصه زندگی ام گم شده‌ای؛  
رقص انگشتان نقاشی شده‌ات، به معبری مشترک قفل می‌زند.  
گویا، آهی به سر می‌کشد، خاطرات ترک خورده... .

- آرام دوست حسینی

\*\*\*

محبوب خشکیده‌ی من!  
گوش‌هایت را به صدای سلیس آن خاطرات گذشته در پلکان جلوی ساختمان  
زینت بده و  
چشم‌هایت را، از آن فانوس به دست گرفته‌ی نسیم تاریکی به موازات دورترین  
مرغ جهان امتداد بده!  
لیک من محبوبم، تنها در میان آفاق جهانی گم گشته‌ام و صدای کولی‌هایی را به  
گوشم می‌سپارم که بی‌محابا با صورتک‌های خشک بهاری می‌گویند « شخصیت  
بی‌نامی در این‌جا به سمت آینه‌ها می‌دود »  
و بدان که بی‌تو، روی هیچ نیمکتِ چوبی به اتفاق اتاق خودمان نمی‌شینم.

- آکو

\*\*\*

در کنار خود داشتن اویی که فقط با خیره شدن و شنا کردن در دریای  
چشمانش....  
زمانی که، حرارت آتشی ناجوانمردانه و مهیب روح و قلبم را فراگرفته و سوختن  
را با تک‌تک سلول‌های بدنم حس می‌کنم....  
تجربه‌ای بی‌نظیرست.

هنگامی که باران ستاره‌های دنباله‌دار چشمانش، همراه با سیل اشک‌انم درهم  
عجین شده و چون کیسول آتش‌نشانی شعله‌های درد، رنج و زخم‌های وجودم  
را مهار می‌کند.

در کنار خود داشتن همراه و هم‌نفسی که تو را درک می‌کند و حتی فراتر؛ چرا که

ضربان قلبش اوج می گیرد و تو را بهتر از آنی که هستی می بیند، متحیرکننده ترین  
هدیه ی خداست،

در دنیایی که با کمال جسارت، دوستی، مهربانی، وفاداری و عشق را به مسلخ  
قضاوت می برند و با خنجری آغشته به زهر شک و تهمت گردن می زنند.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

برای تو می نویسم... .

برای تویی که دوری به ظاهر، ولی نزدیکترینی به روحم... .  
برای تو می نویسم که هر لحظه به یادت هستم، نمی شود نفس کشید بدون  
یادت.

برای تو می نویسم که اکسیژن هستی در شریان آئورت قلبم.  
برای تو می نویسم که جولان می دهی در بطن چپ و راست قلبم.  
آن هم چه جولانی، نقطه ی اوجش زمانی ست که پلک هایم بسته می شود؛  
عطر وجودت و حضورت غوغا میکند.  
برای تو می نویسم که چه آرامشی دارد با تو بودن... .  
برای تو می نویسم که چه شانه ای داری چون کوه استوار و گسترده.  
تکیه گاهی محکم برای نجوای دلم و دریای چشمانم که به طغیان افتاده.  
برای تو می نویسم که بازوانت چون حلقه های طلایی و محکم گردنبند، بدنم را  
در برمی گیرد و زمزمه های دلنشینت چون عطری بر گوش و نبض گردنم و محل  
سجده گاه پیشانی ام مهر می زند... .  
برای تو می نویسم ای تا ابد و یکروز جاویدان و تکرار نشدنی در زندگیم.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

می دانی؛ هر چقدر هم که غم ته نشین شود، شب ها زور موج اقیانوس کنج  
چشم، به رسوب آن می رسد و درهم میشکندش... آن را درهم میشکند و بالا  
میکشد، آن قدر بالا که نفس را سر می بُرد و طوفان به جان اقیانوس کوچک  
چشم می اندازد... .



شاید شبی رسد که گرد غم را هرم نفس‌هایت از روی شیشه‌ی دلم بزدايد و  
کاش آن شب، در خواب‌هایم نباشد!

- مائده یاری

\*\*\*

شاید آخر دنیا بهم رسیدیم؛  
آن جایی که دو دریا شانه به شانه‌ی هم می‌ایستند؛  
آن جا که کوه به کوه می‌رسد و دریا بلاخره آسمان را در آغوش می‌گیرد؛  
همان جایی که پلنگ پنجه‌اش را به گیسوی ماه می‌کشد و آفتاب و مهتاب  
همدیگر را ملاقات می‌کنند!  
آخر دنیایی که پسر را به آغوش مادر بازگرداند،  
و شاید این مرتبه، دست زخم برداشته از پیکار تیشه را به دوی شیرینش  
سپرد... .

- مائده یاری

\*\*\*

برای تو می‌نویسم فرشته‌ی آسمانی،  
برای تویی که حالا اندام ورزیده، قامت زیبا و رشیدت با دو بال مزین شده،  
و سرعت سیر در زمین و آسمان دل‌ها را دو برابر داری؛  
قدرت دلبری‌هایت چند برابر شده.  
برای تو می‌نویسم، تویی که به خاطر دیدنت و شنیدن صدایت و بوییدن عطر  
دلپذیرت، شب‌ها به چشم‌هایم التماس می‌کنم که بسته شوند؛  
تا تو شاید که بیایی.  
بلی تا تو شاید که بیایی... .  
درد دلم را بشنوی و مرهم شوی.  
صدایت موسیقی نوستالژی روحم ست و ماندگار... .

- دلارام ماهوین

\*\*\*



ما برای هم ساخته شده‌ایم.

من و تو ماجرای قفل و کلید هستیم؛ من کلیدی هستم که اگر تو نباشی به هیچ کاری نخواهم آمد و تو قفلی هستی که اگر من نباشم هیچ کسی نمی‌تواند تو را بگشاید.

تمام من برای تو و تمام تو برای من است؛ حتی اگر در انتهای این مسیر به نقطهٔ وصال نرسیم!

- آیناز

\*\*\*

در دل شب‌های خاموش، وقتی که سکوت دنیا را در آغوش می‌کشم، یاد تو همچون نسیمی ملایم بر روح خسته‌ام می‌وزد. تو نه تنها یک یادگار از روزهای شیرین منی، بلکه بخشی از وجودم شده‌ای. هر لحظه‌ای که با تو گذرانده‌ام، همچون گوهری درخشان در دل تاریکی‌ها جا دارد.

- آرام دوست حسینی

\*\*\*

وامانده از هیاهوی سرسرای غفلت، تاریکی‌هایم را به آغوش کشیدم. دردِ بغض‌های اشک نشده در بند بندِ وجودم می‌پیچید و نقش‌های نگارین بر قلب فروخورده‌ام می‌زد. نفس‌هایی که فریادِ خاموشی سر داده بودند تا به کی می‌توانند مهر لبخند را از آن چهره‌ی نمادین پاک کنند؟

- نگین قاسم‌پور

\*\*\*

می‌لرزم؛ با لرزیدن مردمک چشم‌هایت،  
با قطرات مرواریدی که از مژگان‌ت بر روی گونه‌هایت می‌غلطد.  
"فقط لبخند بزن."

من با تاری از گیسوانم، رشته‌ای می‌سازم و تک‌تک مرواریدهای درخشانت را  
گره خواهم زد بر آن و آویز خواهم کرد بر دیوار اتاق قلبم.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

برادر عشق‌ست، حتی در آسمان‌ها

برادر نفس خواهر است؛

برادر تکیه‌گاه خواهر است؛

برادر شانه‌هایی دارد پهن و قوی برای سر و موهای خواهر؛

برادر آغوشی دارد گرم و سینه‌ای پر از تپش و بوی عطر نفس پدر؛

برادر دست‌هایی دارد چون حلقه‌هایی از طلا به اطراف بدن خواهر؛

برادر چشمانی دارد همچون عسل که محو می‌شوی درون دریای شیرین

چشم‌هایش ...

برادر تکیه‌گاهی چون کوه‌ست برای خواهر؛

برادر برای خواهر پدر دومی‌ست که نظیر ندارد؛

برادر با صدای تیک و تاک قلبش بهترین مولودی و موسیقی رو برای خواهر

نجوا و زمزمه می‌کند؛ برادر قدی دارد برای خواهر تا اوج آسمان؛

برادر پاره‌ی تن خواهر است؛

برادر حتی در رویا و خواب خواهر برایش اکسیر قوی بودن را همچون عطری

در اطراف گردن و گوش و نبض دست‌های خواهر مهر می‌زند؛

برادر با مهر زدن بوسه بر محل سجده‌گاه پیشانی خواهر، امضای بهشتی را حک

می‌زند.

برادر عشق دوم و ابدی برای خواهر است.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

انگشتان و قلم در دستم، حکم کلاویه‌های سیاه و سفید، جذاب و روح انگیز

پیانو را دارد که بارها و بارها نواختم و ثبت کردم بر صفحات و برگه‌های



دفترچه‌ی خاطرات و دلنوشته‌های زندگی‌ام.  
و چه بسیار زمانی که بر شیشه‌ی پنجره‌های ذهنم طراحی کردم.  
با قلمی که آغشته به هفت طیف رنگ‌های رنگین کمان است و تابلویی متولد  
شد بسیار زیبا و دلنواز؛  
برای تسکین دیوار و اتاق دهلیزهای قلبم.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

اگر اینجا حضور داشتی کلمات و نقاشی‌هایم صف می‌کشیدند تا برای تشکر  
آوازی بخوانند. در وصف این همه لطف زبانم ناتوان است، می‌ترسم هر چه  
بگویم کم باشد؛ کوتاه می‌نویسم:  
برای منی که همچو پرنده‌ای دور از آشیانه‌ام  
مهر و سخن تو حکم وطن را دارد.  
پاسخم که بر دلش نشست و گفت ستاره باران شد چشمانم و ضربان قلبم  
خوش آهنگ شد؛  
دلبرم، که لایق اسم زیبایی  
شبنم را مهتابی ساختی و آبی  
برایت آرزو کردم، دست‌هایم را به سوی ماه گشودم؛  
بوسه‌هایم را سبد، سبد از گل محبوبه‌ی شب،  
نثار روح والا و نگاه زیبایت کردم. باشد که عطر دوستی بر بال‌های پرنده‌ی وفا  
و صفا خانه کند و به دیار معرفت پرواز کند و پیام مرا بر دلت مهر بزند.

- دلارام ماهوین

\*\*\*

در سکوت سرد شب، وقتی که ستاره‌ها به دور از دسترس می‌درخشند، قلبم  
همچون دریایی طوفانی پر از غم و اندوه است.  
یاد تو در ذهنم می‌چرخد، همچون سایه‌ای که هرگز رهاییم نمی‌کند. اینجا  
ایستاده‌ام، در آستانه‌ی یک پایان تلخ،



جایی که عشق به یادها بدل شده و خاطرات به زخم‌هایی عمیق تبدیل  
گشته‌اند.

- آرام دوست حسینی

پایان

اسفند ۱۴۰۳

" برای دانلود آثار بیشتر به [cherrybook.ir](http://cherrybook.ir) مراجعه کنید "



che.rrybook



Cherrybook.Novel



Cherrynovelbook



*Chemylbook.ir*